

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فالحق عند ذلك ما قاله القدماء: إنه يجب أن

يكون لكل نوع من الأنواع الجسمية جوهر مجرد نوری

قائم بنفسه هو مدبر له و مُعْتَنٍ به و حافظ له، و هو کلی

ذلك النوع.

دلیل دومی که مرحوم شیخ برای اثبات مُثُل

نقل کردند اختلاف در انواع بود. چون ما انواع

مختلفی را می بینیم و این اختلاف در انواع دلالت

می کند بر اینکه باید حیثیت متمایزهای بین اینها از

باب حیثیت بین علت و معلول وجود داشته باشد که

آن حیثیت، حیثیت جامعی باشد نه مثل کلی که ما

یصدق علی کثیرین باشد، یعنی صرفاً یک مفهوم

باشد؛ زیرا مفهوم وعاءش ذهن است و نفس است.

مفهوم هیچ وقت وعاءش خارج نیست. اما آنچه که

در خارج است هویت مفهوم است نه خود نفس

المفهومیة، حال آن مفهوم ما بازاء خارجی دارد یا

مصنوع و ساخته و پرداخته ذهن است.

هویت آن مفهوم در خارج؛ یا به صورت ماده
است که در انواع مشاهده می‌کنیم و یا به صورت
مجرد است که در عالم اعیان وجود دارد. منظور از
این کلی معنای سعی است؛ یعنی حقیقتی است که
همه آن افرادی که در تحت نوع هستند را شامل
می‌شود و با آن وجود سعی که دارد همه آنها را در
برمی‌گیرد، این مسأله به جهت ارتباط بین حادث و
قدیم در سنخیت مثالیه و بالاتر از مثالیه در سنخیت
ملکوتیه است، چون در مثال جنبه صورت است و
صورت گرچه نسبت به ماده مجرد است، ولی دارای
تشخص فردیه است، هر شخص و موجودی در عالم
مثال، یک تشخص مثالی دارد که مثال او در این دنیا
و در عالم شهادت است. این تشخص مثالی در تحت
یک تشخص ملکوتی که جنبه سعی دارد قرار دارد،
آن جنبه ملکوتی از نقطه نظر صورت با آنچه که در
صورت مثال آن تشخص پیدا می‌کند تفاوت دارد.
یک جنبه سعی دارد، یک جنبه کلی دارد، کلی نه به
معنای مفهومی، بلکه کلی به معنای یک حقیقت
کلیه، که همه این افراد را در تحت آن حقیقت کلیه

نشان می‌دهد.

البته همان طوری که قبلاً خدمت رفقا عرض شد نسبت به اینکه واقعاً یک وجودی جدا و منحا از بقیه و نوعی که از انواع متمایز باشد نمی‌توانیم دلیلی برای این قضیه قائل بشویم، بله از نقطه نظر آن حقیقت مجرده که نازله آن صورت انسانی یا صورت حیوانی هست، می‌تواند به عنوان یک حقیقت علمیه در اینجا مصداق پیدا کند که بهتر دیدم وقتی بحث تمام شد به آن مسأله بپردازیم. چون مقداری به عرفان نظری هم ارتباط دارد، و اینکه در خارج یک نوعی باشد که آن نوع مشخص باشد، اثبات همچنین مسأله‌ای قدری مشکل است. حالا مطلبی را که ایشان می‌فرمایند این است که این به عنوان یک مفهوم و به عنوان طبیعت نوعیه نیست؛ چون طبیعت نوعیه دارای استقلال وجودی و استقلال هویتی نیست بلکه برگشتش به وجود ذهنی است، و وجود ذهنی هم کیف نفسانی است، کیف نفسانی با هویت خارجی فرق می‌کند، آن از مقوله وجود است و این از مقوله کیف، و همین‌طور آن حقیقت نوعیه یک

جوهر وجودی و جوهر عقلی است، و این یک وجود خارجی است، اینها از این نقطه نظر با همدیگر متفاوت می‌باشند، بلکه در اینجا مقصود حقیقت و هویتی است که متفرقات مصادیق نوعیه را این هویت می‌تواند در خود داشته باشد بدون اینکه خود این هویت بخواهد به یک تشخص فردیه که موجب اختلال در اندراج مصادیق در تحت آن حقیقت خود است، به آنها برسد.

گرچه خود او با یک مفهوم دیگر متفاوت و متمایز است، حقیقت نوعیه اسدیت با حقیقت نوعیه فرسیت تفاوت می‌کند، گرچه متفرقات و متمایزات مصادیق را در خود دارد و در خود هضم می‌کند و باعث اجتماع همه مصادیق فرس و اسد در وجود خود می‌شود، ولی در عین حال خود او با آن حقیقت نوعیه فرسیت متفاوت است، و همین‌طور فرسیت با سایر انواع دیگر.

و از این قبیل انسان هم همین‌طور است، منتهی آن، چه انسانی است که همه اینها را در بردارد؟ آیا او همین وجود حضرت ختمی مرتبت

است که آن حقیقت رب النوعی مصادیق انسانی است؟ یا اینکه یک رتبه پایین تر است و این حقیقت رسول الله در مرتبه علیای از او قرار دارد؟ یا اینکه همه این مطالب و مسائل در تحت یک هویت واحد بالمآل قرار می گیرد که آن هویت واحده نفس ولایت رسول الله است؟ این مطلب جای صحبت و بحث دارد که نسبت به این قضیه ارباب شهود هم مطالبی بیان کرده اند. علی کل حال ادراک این مسأله بسیار مشکل است و تا شخصی به چنین مرتبه ای نرسد و حقیقت مطلب را نیابد نمی تواند به این قضیه از نقطه نظر عقلی برسد. شاید به عنوان اجمال این مسأله را درک کند و یا اینکه یک مفهوم مبهمی را ادراک کند. لذا در این قضیه، کلمات و مسائل بزرگان می تواند خیلی کمک باشد مثلاً اشعار تأییه کبرای ابن فارض مصری بسیار بسیار مطالب خیلی عجیب، عالی و راقی دارند، همین طور مطالب محی الدین عربی در فتوحات. و همان طور که می گویند مقدار زیادی از مطالب برگشتش به عرفان نظری است و از همین جاست که مرحوم شیخ اشراق هم چون

مشرّب اشراقی دارند می‌توانیم بگوییم برای اثبات این مسأله ایشان هم مقداری از مسائل و مراتب شهود کمک گرفته‌اند. لذا برای افراد یک مقداری ادراک این قضیه مشکل است.

لذا ما می‌بینیم در بعضی از مسائل و تقریرات، خصوصیات و مطالبی که نقل می‌شود نسبت به قضیه اشکال شده و هضم آن برای افراد مشکل هست. و این مشکل بودن به این جهت است که تا انسان در این مسأله در مجرای فیض الهی قرار نگیرد و کیفیت نزول فیض را از عالم تجرد به عالم مُلک و شهادت حساً و شهوداً و وجداناً درنیابد ادراک این قضیه برای او مشکل است، گرچه از نقطه نظر عقلی شاید بتواند به بعضی از مسائل دست پیدا کند ولی از نقطه نظر حاق واقع مطلبی است که به نظر مشکل می‌آید. روی همین جهت است که ما می‌بینیم بزرگان نسبت به مطلب شیخ اشراق تأمل کرده‌اند در اینکه باید یک حقیقت نوعیه‌ای و یک ارتباط تجردی بین مصادیق عالم شهادت و اعیان خارجی برقرار شود. اینها می‌گویند ایراد ندارد و این مطلب را می‌پذیریم،

بالاخره هر چه که در عالم ملک و شهادت اتفاق می‌افتد یک سری بدان سو دارد و یک طرفش به عوالم مجرده مربوط می‌شود، اما اینکه خود آن عالم مجرد و آن حقیقت مجرده باید با مصادیق خارجی سنخیت نوعیه داشته باشد، از یک همچین استدلالی این قضیه بیرون نمی‌آید.

بله همین قدر که حقائق عالم خارج، حقائق نوعیه، اسد، فرس، حمار، غنم از جمله انسان، اینها در بقاء خودشان حدوثاً و بقاء و استمراراً باید متصل به غیب باشند و در این شکی نیست، بالاخره هر چیزی متصل به مثال خودش است و آن مثال است که در اتصال با ملکوت تشخیص پیدا می‌کند تا اینکه می‌رسد به آن *علة العلل* و از آن نقطه اولی حقیقت فیض منبسط در همه عوالم انتشار پیدا می‌کند. قبلاً هم خدمت رفقا عرض کردیم که در مسأله اشتداد وجودی، تصور ما بر این است که در عالم شهادت به نهایت خود می‌رسد و این تصور به خاطر غلبه احساس و حواس ماست؛ چون ادراک ما از واقع ادراک ضعیفی است، ارتباط ما نسبت به مجردات و

عالم غیب ارتباط ضعیفی است و ما دچار غلبه و حکومت حواس ظاهر هستیم، از این نقطه نظر اشتداد وجودی را در عالم ملک و ماده احساس می‌کنیم، در حالی که در مراحل علیای از وجود و بالاتر از مثال حتی در ملکوت و امثال ذلک، اشتداد وجودی در آنجا ظهور دارد، چون هر چه وجود از نقطه نظر مجرد و از نقطه نظر لطافت قوی‌تر باشد تبعاً اشتداد وجودی در آنجا بیشتر است.

بعضی‌ها ایراد و اشکال کرده‌اند بر اینکه این مطلب این را نمی‌رساند و دلیلی هم نیست بر اینکه هر چه را که در اینجا هست حتماً باید از نقطه نظر سنخیت و علیت یک حقیقت مسانخ با این مصداق، وجود داشته باشد که آن حقیقت مسانخ این مسأله را، وجود خارجی بدهد. از نقطه نظر اعیان خارجی بایستی که حقیقت مسانخی وجود داشته باشد و این دلیل، این مطلب را بیان نمی‌کند.

البته تا حدودی می‌توانیم در قسم دوم و دلیل دوم، از کلام مرحوم شیخ اشراق دفاع کنیم چه اینکه در دلیل اول که اشکال مرحوم علامه را نسبت به

شیخ اشراق عرض کردیم، آنجا گفتیم که اشکال وارد نیست و چه اشکالی دارد بر اینکه یک حقیقت نوعیه‌ای وجود داشته باشد که آن حقیقت نوعیه بر تمام آن مصادیق خارجی که در اینجا هستند اشراف علمی داشته باشد و حتی مثال هم در تحت آن حقیقت نوعیه قرار داشته باشد. در اینجا مسأله، مسأله خیلی دقیق و ظریفی می‌شود که تصور ما بر این است که مثال یک چهره دارد، همان چهره‌ای که ما او را در خواب می‌بینیم که مثال منفصل است، یا ارباب کشف آن را در مکاشفه و شهود احساس می‌کنند، درحالی که مثال عوالم تودرتویی است و ما نسبت به آن جنبه اخیر آن عوالم اطلاع داریم اما آن جنبه‌های غیر اخیر و باطن که از نقطه نظر ظهور و بروز به مرتبه ظهور مثالی اخیر درمی‌آید ما از آن خبر نداریم.

اگر یادتان باشد در کتاب اسرار ملکوت [ج

۲، ص ۲۳۵] آن قضیه‌ای را که بین مرحوم والد رضوان الله علیه و مرحوم آقای بهجت اتفاق افتاده را بیان کردیم که آن مربوط به مثال اخیر می‌باشد که

ایشان در مثال اخیر دیدند و متوجه شدند که شخص بزرگی نماز شب نخوانده است [و تأکید می‌کند بر خواندن نماز شب] ولی آن مثال باطن یا آن مثال اعمقی که وجود دارد و جنبه حقیقت صلاتیه بدون اداء رکعات و اجزاء؛ امکان دارد که تحقق داشته باشد و ممکن است که دست ما از رسیدن به مطلب و شهود این قضیه خالی باشد.

لذا مسائلی را که مشاهده می‌کنیم این مسائل را اطلاع می‌دهیم، گاهی اوقات هم که فلان قضیه را می‌گویند اتفاق خواهد افتاد باز برگشتش به مثال اخیر است که نسبت به مثال اخیر اطلاع داریم. اما آن مثال بعدی که در عمق هست و بعداً می‌آید و این مثال اخیر را کنار می‌زند و مثال دیگری را جایگزین می‌کند را خبر نداریم، لذا می‌گویند امام زمان علیه السلام در سنه فلان ظهور پیدا می‌کند، خیلی از آقایان که فوت کرده‌اند و به رحمت خدا رفته‌اند این مطلب را به بنده می‌گفتند در حالی که سال‌های سال است از این قضیه می‌گذرد و خبری از ظهور هم نیست! نه اینکه این بنده خدا دروغ گفته است، دروغ

که نمی گوید، اشتباه می کند یعنی تصور بر این است
که تمام قضایای گذشته و حال بر همین مثال اخیر
تحقق پیدا می کند درحالی که بین مثال واقع و مثال
اخیر ما بین الارض و السماء فاصله دارد.

فقط آن ولی الهی که حقیقت ملکوت را
ادراک می کند به همان مسائل به ثابتهای وقتی که
دسترسی پیدا می کند او می داند که این پردهها
یکی یکی باید کنار بروند و حتی این باید جدا بشود
آن باید جدا بشود. و آن ولی الهی هم اگر بفهمد به
کسی نمی گوید. آنهایی که حرف می زنند خبر ندارند
آنهایی هم که خبر دارند حرف نمی زنند و ساکت
نشسته اند و نظاره می کنند. به همین جهت است که
فرموده اند کسی از ظهور دم نزنند، به خاطر این قضیه
است، یعنی یکی از عللش این است و علل های
مختلفی دارد. دلیل ندارد انسان بفهمد چه وقت
حضرت می خواهد ظهور پیدا کند. اگر من بفهمم که
بعد از فوت من امام زمان علیه السلام ظهور پیدا
می کند، می گویم بابا برو پی کارت من که ظهور را
نمی بینم، پس بنابراین کار خودم را بکنم، در حالی

که بود و نبود یکی است تفاوتی نمی‌کند این همه اولیا آمدند و رفتند مگر ظهوری اتفاق افتاد؟ همه آنها با حضرت، معیت و اتحاد داشتند.

لذا آوردن مردم در این فضاها درست خلاف فضای تربیتی و تزکیه اسلامی و تزکیه تشیع است. یک مُبَلِّغ دین و مَبَلِّغ شرع باید مردم را در فضای تربیت معنوی و ولایی امام علیه السلام سوق دهد نه به این مسائل ظاهر. لذا می‌بینید مشتریان این مسائل هم همین افراد عادی هستند آنهایی که سرشان به تنشان می‌ارزد دنبال این مطالب نمی‌روند.

حالا فرض کنید اصلا این آقا، صادق مصدق است. و گفت سال دیگر حضرت ظهور پیدا می‌کند من باید چه کار کنم؟! یک دفعه دست و پایم می‌لرزد وای وای وای، حضرت می‌خواهد ظهور کند و حالا چه کار کنیم!! نه آقا این حرف‌ها ندارد. ظهور کنند و تشریف بیاورند، قدمشان روی چشم و اگر لایق باشیم که هستیم و اگر لایق نباشیم می‌گویند برو پی کارت مرتیکه تو خودت چه کسی هستی، تو با کدام چشمت می‌خواهی مرا ببینی؟ با آن چشمی که گناه

کرده‌ای و به غیر نظر انداختی!

واقعا عجیب است این اشعار واقعا عجیب

است، يك شعری مجنون دارد که ازش سؤال می‌کنند

که با چه چشمی می‌خواهی لیلا را ببینی؟ این چشمی

که الان نظر به غیر لیلا انداخته، سایر زن‌ها را دیده،

سایر دخترها را دیده، آن وقت تو الان می‌خواهی با آن

چشمت به لیلا نگاه کنی؟ واقعا اشعار خیلی عالی‌ای

است. این مطلب برای زمان ظهور است دیگر. حالا

امام زمان علیه السلام ظهور پیدا کرد بسیار خوب،

حضرت ظهور پیدا کرد به من چه؟ من که سراپا غرق

در کثرات و قاذورات و توغل در دنیا هستم حالا امام

زمان علیه السلام بیاید، هزار دفعه هم بگویم: اللهم

عجل لولیک الفرج، و اجعلنا من اعوانه و انصاره، آره

تو بمیری! و اجعلنا من اعوانه و انصاره. بکش بالا و

برو!! این هم بفرماید: اللهم عجل لولیک ایشان. همه

ما همین هستیم، همه ما همین هستیم، همه در این عوالم

هستیم و داریم ارزش‌ها را مسخره می‌کنیم. ائمه ما

ناموس خدا هستند، ناموس خدا، امام علیه‌السلام

ناموس خداست، خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد کسی
بخواهد به ناموسش تعدی و دست درازی کند، توجه
می‌کنید؟

آقا، هزار نفر اینگونه هستند بگو فلان و فلان،
به امام زمان علیه السلام چه کار داری؟ از امام زمان
علیه السلام خیال می‌کنم مظلوم‌تر در دنیا نباشد، هر
کسی هر کاری می‌خواهد بکند می‌چسباند آنجا، آی
آقا نمی‌دانم چی هستیم و امام زمان علیه السلام پشت
و پناه ما هست، ما که نوکر امام زمانیم، ما که چی
هستیم. وقتی که حضرت بیاید آن وقت معلوم
می‌شود که بله، سوراخ موش‌ها هر کدام به میلیاردها
می‌خرند و خلاصه چه کسی این وسط می‌آید و
خودش را [فدا] می‌کند، امام زمان علیه السلام
می‌گوید اول کسی که باید در راه من فدا شود تو
هستی، هستی یا نیستی؟ اگر هستی بسم الله، اگر
باشی که این کارها را نمی‌کنی، اگر باشی که این
مسائل را انجام نمی‌دهی! همه داریم بازی می‌کنیم،
همه‌مان بازی می‌کنیم، او هم می‌داند که ما داریم
بازی می‌کنیم لذا می‌گوید بازیتان را بکنید، بله اگر

زمینه کم کم آماده شود استعداد در افراد پیدا شود،
آنهایی که می توانند و مستعد هستند، آن موقع کم کم
حضرت فتیله را زیاد می کند زیاد می کند چه اینکه
دارد می کند! کم کم و یواش یواش یک چیزهایی
انسان می فهمد، یک مطالبی را درک می کند که قبلا
نبوده، قبلا یک همچنین احساسی نبوده یک مسائلی
می فهمد، تا اینکه موقع ظهور بشود و خود حضرت
دیگر بی پرده بیاید، اینها باید انجام بشود.

این به خاطر چیه؟ به خاطر همین مسأله‌ای
است که ما بر آن مثال واقع، اطلاعی نداریم بلند
می شویم و می گوئیم امام زمان علیه السلام این موقع
ظهور می کند، آن موقع ظهور می کند، بعد هم که نشد
آن وقت باید پاسخ بدهیم و توجیه کنیم. من به یکی
از همین آقایان گفته بودم که آقا شما خودتان به بنده
و دیگری گفتید که در سال هزار و چهارصد و شانزده
ظهور حضرت است! الان هزار و چهارصد و سی و
پنج هستیم، می شود نوزده سال. او گفت: من نگفتم،
آقا من خودم از شما شنیدم، می گویی نگفتم به روی
من نگاه می کنی و می گویی نگفتم؟ می گوئیم من

خودم شنیدم آقا این گوش. می گفت ما تقریبی گفتیم، بابا نوزده سال از آن قضیه می گذرد اگر هزار و چهار صد و چهارده باشد که بیست و یک سال، اگر شانزده باشد که نوزده سال. خودشان هم رفتند و هیچ خبری نشد. این روش غلط است و صحیح نیست.

ما همان چه را که ائمه به ما گفته اند باید انجام بدهیم، اگر گفتند که به مردم بگو اگر اطلاع داشتی، این هم اطلاع ما! اگر بر فرض اطلاع و یقین داشتی و قسم حضرت عباس می خوردی، اگر گفتند بیا به مردم این حرف را بگو، آدم می گفت چشم، ولی وقتی خودشان گفتند آقا این حرف ها را نزنید، این مطالب را نگوئید، واقعا چه دلیلی دارد که انسان بیاید و مردم را به این سمت و سو بکشاند، عرفا و بزرگان اصلا این حرف ها را نمی زدند، در مجالسشان از این حرف ها نمی زدند، اسم امام زمان علیه السلام را می آوردند اما نمی گفتند چه وقت ظهور می کند.

اسم امام زمان علیه السلام را می آوردند و برافروخته می شدند و اشکشان هم جاری می شد و

همه را به همان سمت و به همان باطن و به همان حقیقت حضرت متوجه می‌کردند. حضور ولایی او را در مجلس می‌آوردند، می‌کشاندند، نگاه کنید و ببینید چه قسم اشراف و سیطره و هیمنه از آنجا بر این وجود شما و شراشر وجود شما و لحظات شما و خطورات شما و تمام مسائل شما وجود دارد. اینها را می‌آوردند و می‌دیدند و نشان می‌دادند. اینها بود که آدم را عوض می‌کرد، آدم را جور دیگری می‌کرد فکر انسان را، ذهن انسان را، نشاط می‌آورد، انسان احساس می‌کرد تنها نیست، انسان احساس می‌کرد که حقیقتی همراه با او حالا نگوییم متحد که اصلاً فهمان نمی‌رسد، حداقل مقارن با او، وجود دارد.

یک نفر برای من نقل می‌کرد که: شخصی مدعی ارتباط با حضرت بود، وقتی مستخدم چایی برای مهمان می‌آورد می‌گفت یک چایی هم برای ایشان اینجا بگذارید!! از این افراد همیشه زیادند و از این گونه افراد هستند! بعد می‌گفت خودم رفتم پشت در گفتم که این قضیه چایی چیه؟ بعد از چند دقیقه که گذشت این فرد خوب این طرف و آن طرف

را که نگاه کرد چایی را برداشت و نیابتاً خورد! نیابتاً
که چه عرض کنم ولایتاً باید بگوییم، اینها بر امام
زمان علیه السلام ولایت دارند نیابت که مادون شأن
آنهاست، چایی را خورد و گذاشت و بعد از یک
مدت صدا کرد فلانی بیا این چایی‌ها را ببر، حالا این
شخص مرا دیده بود. عجب آدم‌هایی هستند ها!!
می‌گفت من خودم پشت در داشتم می‌دیدم، می‌گفت
الحمدلله نیت ما مورد قبول حضرت واقع شد، بعد
اشاره می‌کرد با دستش که الحمدلله چایی را بالا
کشیدیم و بعد هم نیابتاً مورد قبول حضرت قرار
گرفت.

این بازی‌ها واقعاً چیه؟ این بازی‌ها یعنی
چه؟! آیا ما در این دنیا نیاز به این کارها داریم؟ جداً
ما نیاز به این داریم! اولیای خدا به ما یاد می‌دهند که
از این بازی‌ها دست برداریم، از این کلک‌ها دست
برداریم، از این شیره مالیدن‌ها سر مردم با این
حرف‌ها دست برداریم، اولیا به ما یاد می‌دهند متولی
دین؛ تو نیستی که داری این بازی‌ها را درمی‌آوری!
متولی دین همان یکی است، یکی دیگر است، تو

وظیفه‌ات را باید انجام بدهی، به تو مربوط نیست،
فضول چه کسی هستی؟ به تو چه ربطی دارد که
مردم قبول می‌کنند یا نه؟.

من در تهران به مجلسی رفته بودم، افرادی
بودند و مجلس سؤال بود، گفتم آقا مطلبی را از اول
بین خودم و شما تسویه کنم بعد آن وقت سؤالاتان
را [مطرح کنید].

اول: اینکه من یک آدمی هستم که سطح
اطلاعاتم محدود است، ممکن است چیزی را بدانم
و ممکن است چیزی را ندانم.

دوم: بنده متولی دین نیستم، متولی دین کس
دیگری است، لذا مطالبی را که می‌گویم به عنوان
دفاع از دین و به عنوانی که من متولی دین هستم
نیست. به عنوان نیابت هست از طرف آن شخص که
حالا آیا برسد یا نرسد.

سوم: اینکه حرفی را که می‌زنم نگاه نمی‌کنم
به اینکه آیا کسی قبول می‌کند یا نه. من وظیفه‌ام را
انجام می‌دهم، آنچه را که به عقل و فهم و علمم
می‌رسد مطلب را بیان می‌کنم می‌خواهید قبول کنید

و می خواهید قبول نکنید.

حالا سؤالاتان را بگویید. قشنگ با آنها تسویه [حساب] کردم و همه سؤالاتشان را هم جواب دادیم و بندگان خدا هم خیلی خوشحال شدند.

به من ربطی ندارد، متولی دین کس دیگری است، قبول نکنید به جهنم! ما منتظر نیستیم حرفی را که می زنیم کسی قبول کند، تا به حال این همه حرف زدیم کسی هم گوش نداده اینها هم روی آن، توجه کردید؟ ما ناراحت نیستیم از اینکه حرفی که می زنیم کسی گوش نمی دهد. این تجربه را زیاد کردیم ما که هیچی، بابامون هم از ما بیشتر. اولین کسی که حرفش را گوش نداد خود بچه ناخلفش بود که گوش به حرف هایش نمی داد و بقیه که جای خود دارد، همان هایی که الان مدعی اند. توجه کردید؟

متولی دین یکی دیگر است، بنده به اندازه فهم خودم باید بیایم صحبت کنم، گوش می دهند که می دهید و گوش نمی دهند ندهند، بنده در همان وقتی که داشتم کتاب نوروز را می نوشتم، بنده

خدایی که با ما سوابقی داشت از طهران به قم آمده بود و ما را نصیحت کرد و می گفت آقا این نوروزی که الان شما دارید می نویسید فکر جامعه امروز و اجتماع را کرده اید؟ گفتم تو را به خدا از این حرفها نزن که امروز ظهر هر مقدار غذا خورده ام برمی گردانم، از این حرفها نزن، جامعه امروز و اجتماع امروز و مردم امروز!! مطلبی است به نظر من صحیح و مرحوم پدر من هم بسیار بسیار روی این مسأله حساس بودند، عمرش کفاف نداد. حالا من می گویم یک چند درصدی از آنچه که قرار بود ایشان بنویسد ما مطالبی بنویسیم.

[گفت] این مطالبی که تا به حال شما نوشته اید و مسائلتان در دنیا دارد جا پیدا می کند و شما با نوشتن کتاب نوروز، مطالب دیگر خودتان را زیر سؤال نبرید. گفتم: صد سال سیاه می خواهم زیر سؤال برود، بنده از وظیفه و تکلیف و بینش خودم دست بردارم به خاطر اینکه حرفهایم زیر سؤال می رود، به جهنم! بگذار همه این چیزهایی که نوشتیم زیر سؤال برود. زیر سؤال و روی سؤال و

وسط سؤال، برای ما تفاوتی نمی کند.

من کتاب می نویسم، آنکه باید بگیرد می گیرد،
آنکه نباید بگیرد هزار و یک اشکال به کتاب وارد
می کند، کتاب من بالاتر است یا قرآن نعوذ بالله، مگر
به قرآن و به کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله اشکال
وارد نمی کردند؟ نعوذ بالله که بخواهیم مقایسه کنیم.
مگر به حرف امام حسین علیه السلام در روز عاشورا
نمی خندیدند؟ حضرت دارند حرف می زنند هه هه
هه می خندند و شروع می کنند به داد و بیداد که صدا
نرسد. پیغمبر صلی الله علیه و آله حرف می زند طرف
پنبه در گوشش می کند. یک انبار و یک کامیون و
تریلی پنبه در مسجد الحرام گذاشته بودند تا کسی
می آمد می گفتند در گوشت بکن تا نشنوی. اینها در
تاریخ بوده و همین طوری هست.

من کتاب را نوشتم برای کسی که می خواهد
مسخره کند، بگذار او مسخره اش را بکند. من این
کتاب را نوشتم برای کسی که به جای گاه و گچ و
سیمان درود و اینها، سلول مغزی داخل کله اش
است، من برای آن شخص نوشتم، درست شد؟ او

هم می فهمد که من منظورم چیست؟ وقتی که من می گویم این سنت، سنت جاهلی است و این ما را از سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فاصله می اندازد. او می فهمد که منظور من چیست؟ نیت اگر صادق باشد خدا آن فهم را در سر می اندازد، نیت اگر صادق نباشد و مسائل دیگری باشد شروع به توجیه می کند که آقا چه اشکال دارد جشن و بیا و برو و صله رحم و دید و بازدید است؟ همین هایی که داریم می شنویم و از این حرف ها!

جشن است! شما سالی سیصد و شصت و پنج روز هم می توانی جشن بگیری بابا، بگیر. وقتی که موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند: این سنت فرس است و اسلام این سنت را محو کرده است و من آن را زنده نمی کنم. آن موسی بن جعفر علیه السلام است که فهمیده نوروز چیست؟ چون امام است، دین دست اوست، چون شریعت دست اوست، ارتباط با خدا دست اوست نه دست من و امثال من، لذا می فهمد این جریان در خلاف این ارتباط قرار دارد، این جریان در ضدیت با این ارتباط

قرار دارد.

می‌خواهی قوم و خویش‌ها را بینی بسیار خوب، بیا ده روز برای عید غدیر تعطیل کن، بگویند و بخندید و جشن بگیرید و هر کاری هم بخواهید بکنید ثواب بیشتری هم دارد. چند روز عید فطر تعطیل کن، هم با اهل تسنن و هم با تشیع همه با هم اتحاد برقرار می‌کنید. الان آنها تعطیل می‌کنند و کار خوبی هم می‌کنند، بسیار کار خوبی می‌کنند، عید قربان تعطیل می‌کنند یک روز، دو روز به دیدن هم می‌روند. چرا ما نکنیم؟ چرا ما انجام ندهیم؟ حتماً باید علف برای بزه دربیاید که جشنش را من بگیرم؟ علف را بز دارد می‌خورد من چرا جشن بگیرم؟ گوسفندان در بیابان علف می‌خورند حالا آن هم در بعضی از مناطق نه در همه مناطق بلکه در بعضی از مناطق برف است در آنجا که جشن گرفتن ندارد، چرا من این کار را انجام بدهم؟! اگر حسابش برای سبز شدن علف‌ها باشد.

این برای کسانی که می‌خواهند بفهمند،
آنهایی که نمی‌خواهند بفهمند می‌گویند ما همین

نماز و روزه را می خوانیم و اینها را نمی خواهیم آنها هم برای تو. ما اصلا برای او ننوشتیم که بخواد راجع به او با من صحبت کنی. لذا این بنده خدا آمده بود بر اینکه ما را نصیحت کند که دیگر نوشتن را ادامه ندهیم و این قضیه را رها کنیم. ما فقط به او می خندیدیم، چون می دیدم که ظاهرا این هم جزو آنهایی است که باید یک قدری مدارا کرد، مدارا کرد و فقط خندید و تبسمی کرد و گذشت.

خدا مرحوم آقا را رحمت کند راجع به این افراد به من می فرمودند: ذلک مبلغهم من الفهم، اصلا بیش از این نمی فهمند می خواهی چکارشان کنی؟ بیچاره‌ها را، با آهن که نباید در کله‌شان بزنی. نمی فهمد دیگر وقتی نمی فهمد چکارش بکنیم؟ هر چه استدلال کنی باز هم مثل دیوار نگاهت می کند. ما هم می گوییم: مخلصیم، چاکریم، انشالله حالا فکری بکنیم، حالا راجع به آن یک تأملی بکنیم. خیلی نباید سر به سر گذاشت انشالله همه می رویم آن دنیا، آن دنیا می فهمی، در این دنیا که حرف در کله‌ات نرفت، اقلا آن دنیا چیزهایی را شاید متوجه

بشویم، آن دنیا بفهمیم که اوضاع از چه قرار است و مسائل از چه قرار است. خیلی از داستان دور نیافتیم که آنهایی که در هر زمانی به این مطالب رسیدند خیلی زیاد نبودند، خیلی افراد [خاصی] بودند. در هر برهه‌ای عده خاصی بودند که به این مطالب رسیدند و فهمشان، ادراکشان و شعورشان این مطالب را گرفت و جلو رفتند، بقیه در حواشی بودند و در حواشی و دور تا دور قضیه بودند.

الان کتابی در دست داریم غیر از آن ارتداد که مشغول هستم به نام سیمای عاشورا است که اگر خداوند توفیق دهد این را هم مشغول هستم که دیدگاه‌های بزرگان و اولیاء خدا را راجع به قضیه عاشورا تا حدودی که وسعمان می‌رسد و آنچه می‌شود گفت را، بنویسیم. علتش هم این بود که دیدم افراد به مسأله‌ای که در کتاب روح مجرد آمده، واقعا دارند ظلم می‌کنند و مطلبی را که مرحوم آقا نوشته‌اند را مسخره می‌کنند که اینها از روز عاشورا خوشحالند! خوب بود در دهه محرم و روزهای عاشورا به مشهد می‌آمدی و بابای ما را می‌دیدید که

در آن مجالس چه وضعی داشتند. چه منظوری در این قضیه داشته است؟ تمام هدف و مقصد و نیتی که اینها داشتند به خاطر این بود که بیایند یک ذره از آن ظهور شخصیت سید الشهداء علیه السلام در عاشورا را به ما بفهمانند، یک سر سوزنش را ما بفهمیم، نه اینکه فقط بنشینیم عزاداری کنیم. هر چی بود گذشت، دیگر تمام شد، اگر مصیبتی برایشان بود گذشت، خوشی هم برایشان بود گذشت، من پیام بر مسأله‌ای که قبلاً گذشته و اتفاق افتاده است بنشینم گریه کنم، این چه چیزی دارد؟

اینکه امام می فرماید: رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا يَا ذَكَرْنَا اینکه امام صادق علیه السلام می فرماید مسائل عاشورا را زنده نگه دارید و مجالس تشکیل بدهید کسی که يك قطره اشکی بریزد به اندازه بال [يك مگس] خدا همه گناهان او را می بخشد، آیا همین روضه‌هایی است که بیایم و بگیریم و بنر بچسبانیم و مداح و سخنران آقای فلان ...، یعنی همین بساط! و هر کاری دلمان می خواهد بکنیم، بعد می آییم داخل روضه، روضه هم که تمام شد دوباره هر کاری دلمان بخواد انجام

دهیم؟! اگر این باشد این ظلم است، امام حسین علیه السلام هم ظلم می کند و خدا هم ظلم می کند. این چه قضیه‌ای است که می گویند وقتی يك قطره اشك از چشم بریزد تمام گناهان پاك می شود، این به خاطر همین است که انسان وقتی در این مجالس و در این مسائل می آید به آن حریم ورود پیدا کند، خودش را در عاشورا ببیند، خودش را در آن فضا ببیند، آن جریانات را بر خودش حمل کند، بسم الله تو خیلی داری در سرت می زنی که: یا لیتنی کنت معك، همین الان عاشورا بسم الله، در این معامله سر کسی کلاه می گذاری؟ در این معامله غش می کنی؟ حرفی را نمی زنی و آنچه را که به نفعت هست آن را می گویی، آنچه را که به نفعت نیست نمی گویی، همین الان عاشورا است، همین الان مسائل هست، اگر آمدی در این روضه و بعد تصمیمت عوض شد و قرار را بر این گذاشتی که برگردی و آنچه را که سید الشهداء علیه السلام می گوید عمل کنی، این شد يك چیزی، حالا اگر يك قطره اشك بریزی همین که نفست آماده می شود، یعنی گناهانت ریخته شد، چون با

گناه که نفس نمی تواند مطلبی را بپذیرد، نمی تواند حق را بپذیرد، شما همین که توانستید يك حق را و لو اینکه به ضررتان است بپذیرید، یعنی ریخته شده، دیگر توبه نمی خواهد، یعنی تمام شد، همین حال شما در این مجلس عوض کرد، امام حسین علیه السلام آمد تغییرت داد، امام حسین علیه السلام آمد فضایت را برگرداند، دیگر نیازی به توبه ندارد. آن حالی که تو قبل از این مجلس داشتی و حاضر نبودی يك قران از حقت بگذری حقی که اصلا برای تو نبود. اما الان حضری میلیون میلیون راهم ازش رد شوی، یعنی گناهانت ریخت، دیگر دنبال چه چیزی می خواهی بگردی؟!.

امام صادق علیه السلام درست می گویند، امام رضا علیه السلام درست می گویند کسی که بیاید یک قطره اشک بریزد گناهانش بخشیده می شود برای این است. اما اگر در مجالس بنری و فیلمی و اعلانی و ... رفتی [اینگونه نیست].

در سوره طرف داشت دعای کمیل می خواند می گفت که آقایان جمع شوید الان شما را در ایران

می بینند!! در صحن حضرت زینب داد می زد، آی
بیاید ای ایرانی ها! بعد که دید کسی نمی آید
آخوندها را به زور آورد. گفت: دم کد خدا رو ببین!
آخوندها یکی یکی دارند می آیند. گفتم بروید
عکستون را در دوربین آنجا می اندازد و قشنگ برو
جلو، الان دارند می بینند! حالا همه پشت به قبله
نشسته اند. بعد می گفت آقا گرچه دعای کمیل را باید
رو به قبله خواند اما چون دوربین جای مناسبی
نیست از همین جا دل ها را روانه کنید، معلوم است
دیگر به کجا، می خواهی روانه کنی! دعای کمیلی که
پشت به قبله باشد معلوم است دل ها به کجا روانه
می شود، دل ها همان ایران روانه می شود در
خانواده ها ...

اللهم انی اسئلك برحمتک، ما این هستیم، ما
همین هستیم. حال در این دعای کمیل این قدر اشک
می آید؟ در این دعای کمیل حال آدم عوض می شود؟
این دعای کمیلِ دوربینی است، دعای کمیل نیست.
توجه می کنید؟ آن دعای کمیلی حالت را عوض
می کند که گوشه حرم حضرت زینب بنشینید و هیچ

کس هم تو را نبیند. قشنگ عمامه‌ات را هم برداری و کنار بگذاری که کسی تو را نشناسد بعد بنشینی و برای خودت حال کنی و دعای کمیل بخوانی. آن دعای کمیل را می‌توانیم بگوییم که بی‌هیچی نیست، آن دعای کمیلی هست که چراغ را خاموش کند و در حال خودت بروی و یکی یکی این فقرات را برای خودت معنا کنی، برای خودت توجیه کنی، این فقراتی که امیرالمومنین علیه‌السلام گفته است را برای خودت بیاوری آن را می‌شود گفت که... ولی اینها که چیزی نیست.

بزرگان می‌خواستند آن عاشورای واقعی را به ما ارائه بدهند، آن عاشورای واقعی گریه کردن و این مسائل نیست. مگر ما غیر از این کوفی‌ها هستیم؟ آمدند امام حسین علیه‌السلام را کشتند و بچه‌هایش را [اسیر] کردند و بعد هم گریه کردند، او هو او هو... که ما رفتیم و این کار را کردیم. ما هم در همان فضا هستیم، آنها هم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و در مسجد کوفه بودند، پشت سر امام حسن علیه‌السلام، پشت سر امیرالمومنین علیه

السلام بودند. مگر امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود
که می‌بینم روزی را که تو از باب الفیل در جیشی
بیرون می‌روی برای کشتن پسر پیغمبر. گفت یا علی
من، من!!؟ بشین بابا بشین، عجله نکن شب دراز
است، بنشین بابا صبر کن!

اینها مگر پشت سر ائمه نماز نمی‌خواندند، در
مسجد کوفه نماز نمی‌خواندند، خدا نیاورد روزی را
که بخواهد ورق بگردد و مسائل عوض شود! همان
کسی که پشت سر علی علیه‌السلام نماز می‌خواند،
شمشیر به روی پسرش می‌کشد همین‌ها. همین
می‌آید و شمشیر روی پسرش می‌کشد. ما در این دنیا
دیدیم، در این دنیا دیدیم، کسانی که آدم به آنها
محبت و لطف کرده بود، به آنها چه و چه کرده بود.
حالا ای کاش غریبه باشد، ارتباط و آشنایی با انسان
نداشته باشد، چه مسائل و چه مطالبی!

این جریان یک جریانی است که می‌خواهند
نشان بدهند، می‌خواهند بگویند بابا بیا از این کربلا
که انجام شده و این همه خون مظلوم ریخته شده و
این همه مسائل و فراز و نشیب‌ها و گرد و غبارها و

اسارت‌ها و زنجیرهایی که به پا و بدن امام سجاد علیه السلام زده شد، تمام اینها برای امروز تو بوده است، و گرنه امام حسین علیه السلام می‌توانست از همان اول با خیال راحت بیعت کند، شاید یزید حکومت مدینه را هم به امام حسین علیه السلام می‌داد. چه کسی بهتر؟ چرا از مدینه بیرون بیاید، چرا کوه و دره و دشت و اینها را طی کند؟ چرا زن و بچه‌اش را به اسارت بدهد، چرا این همه را به کشتن بدهد؟ چرا؟ اینها همه به خاطر ما بوده در هزار و چهارصد و سی و پنج هجری قمری که الان هستیم، بزرگان گفته‌اند زحماتی که امام حسین علیه السلام برای تو کشیده این زحمات را با سینه زدن‌های عادی و بعد هم خداحافظ هدر ندهید. این هدر دادن است، آنها که مقام و جایگاه و موقعیت خودشان را داشتند، آنها به خاطر ماها از مدینه بیرون آمدند، به خاطر ماها زن و بچه‌شان را با خودشان راه انداختند، به خاطر ماها غل و زنجیر به گردن و دست و پای خودشان بستند، به خاطر ماها خرابه شام و غیر خرابه شام را به جان خریدند، به خاطر ماها علی اکبرشان را تکه تکه

کردند، توجه می‌کنید؟ به خاطر ماها این کار انجام شده است.

این بزرگان گفتند که بیا این عاشورا را بفهم که در این عاشورا چه بوده و چه قضایا و چه مسائلی اتفاق افتاده است. فقط آن تیری که به گلوی علی اصغر خورد را نگاه نکن، نگاه کن بین پشت این قضیه چه بوده، چه اهدافی بوده، چه نیت‌هایی بوده، چه مسائلی بوده، آیا تو پیام عاشورا را گرفتی یا نه؟ یا با سینه زدن و زنجیر زدن حرامش کردی، کدام یک از اینها بود؟

لذا گفتیم که بیاییم حال که این طوری هست شروع کنیم ببینیم که چه می‌کنیم و به کجا می‌رسیم ان شاء الله.

سؤال: مطلبی که فرمودید در مورد نماز شب، از دستورات مرحوم علامه طباطبایی به مرحوم آقا در سال ۱۴۰۰ هجری قمری بوده است و در آن اهتمام به نماز شب آمده است؟

جواب: بله، دستور مرحوم علامه، اشکال ندارد.

سؤال: آیا این فراتر از مثال اخیر بوده است؟

جواب: بله، حالا دستورات علامه

(طباطبایی) جای خود دارد، یعنی در ارتباط با

مرحوم علامه بنده نمی‌توانم بگویم که این مراسلات

یک طلب واقعی و قضیه واقعی بوده است. چون در

یک همچنین سنواتی که شما این مطلب را متذکر

می‌شوید ایشان در تحت تربیت و اشراف فردی

بوده‌اند که به تعبیر خودشان؛ وقتی که ما به این فرد

رسیدیم دیگر به همه چیز رسیدیم. و به نظر می‌رسد

که این قضیه بین ایشان و علامه یک احترام و ادب

شاگردی بوده است که یک همچنین تقاضاهایی بوده

است و ایشان هم به همان لحاظ مسائل گذشته و

ارتباطی که بینشان بوده و دستوراتی که می‌دادند بر

همان اساس هم ایشان مشی می‌کردند.

علی‌کل‌حال مرحوم آقا خیلی رند بوده، خیلی

زرنگ بوده و ایشان خیلی رعایت می‌کردند. من در

قضیه‌ای که خودم شاهد بودم و بعداً شنیدم که در

بعضی از جاها این مطلب را رد کرده‌اند و یا اینکه به

سخره گرفته‌اند. در آن مباحثات شش جلسه‌ای که

بین ایشان در آخر عمر راجع به مسأله فنا می شد، بنده خودم حضور داشتم، البته در بعضی جلسات و در جلسه آخر که خودم دوربین آوردم و این عکس‌هایی که هست را من گرفتم، بلد هم که نبودیم دوربین دیگری را گرفته بودم، بعضی از عکس‌ها درست درآمد و نمی دانستم که جلوی آفتاب نباید گرفت از پنجره نور می آمد، این عکس‌ها را من گرفتم و آن جلسه آخر بود. در جلسه آخر مرحوم علامه به مرحوم آقا فرمودند: الحمدلله شما ما را از این اشتباه درآوردید و خداوند شما را باعث هدایت ما قرار داد. چقدر این مرد بزرگ است!! بینی و بین الله و الله علی ما اقول شهید، بنده این را شنیدم که ایشان در آن آخر به حقیقت مسأله فنا و مسأله تشخیص در وجود اعتراف کردند و مشخص بود که مسأله تعارف نبوده، ما داشتیم می دیدیم، نه اینکه تا اینجا بحث بکنند بحث بکنند، بعد یک دفعه تغییر پیدا بکند، این نبود. منتهی مرحوم آقا با مرحوم علامه خیلی با لطافت و با ادب خاصی صحبت می کردند بالاخره ایشان استادش بوده است، همه چیزش از علامه بوده

است. و برای انسان هم اتفاق می‌افتد، بالاخره یک قضیه و مطلبی به ذهن یکی می‌رسد، وقتی قرار باشد ما مطالب را از آنجا بدانیم. حالا بنده می‌خواهم بگویم که ممکن است برای انسان هم اتفاق بیافتد که نسبت به افرادی که حق نعمت و حق ارشاد و حق استادی بر او دارند و مسائلی به ذهن خطور کرده است، بیان می‌کند.

علی‌کل‌حال بنده خیال می‌کنم که مرحوم علامه در مقام بیان ارشاد خودشان بودند و مرحوم آقا هم که تأدباً و تتلمذاً خواستند رعایت موقعیت و حال ایشان را داشته باشند. اولیاء و بزرگان کارهایشان خیلی قابل تأمل است به همین راحتی انسان نمی‌تواند اظهار نظر کند.

اگر رفقا یادشان باشد، در لابه‌لای صحبت‌ها و نوشتجات گاهی یک چیزهایی را، مثلاً آن داستان نرفتن ایشان به سبزوار یادتان هست؟ من در اسرار ملکوت آورده‌ام، در این قضیه خیلی نکته است، وقتی که به من می‌گویند وقتی به سمت امام رضا علیه السلام می‌آیی، کسی که به سمت امام رضا

علیه السلام می آید بین راه نباید [به زیارت] بزرگانی که هستند برود، ببینید اینها چی بودند؟ اینها ائمه را شناختند، واقعا اینها شناختند. حاجی سبزواری مرد بزرگ، بایزید، شیخ ابوالحسن خرقانی، عطار نیشابوری در نیشابور، اینها مگر از عرفا نبودند، مگر از بزرگان نبودند؟ می گوید وقتی که داری به سمت حرم امام رضا علیه السلام می آیی فکرت هیچ جا نباید برود، اصلا نباید به این فکر کنی که در سبزواری حاجی هست یا نیست، حالا برویم یا نرویم. بله یک وقتی در سبزواری توقف داری می خواهی ناهار بخوری، می خواهی استراحت بکنی، برو آنجا سر قبر حاجی فاتحه هم بخوان این عیب و اشکالی ندارد، ولی اینکه در ذهن این باشد که داری می روی به مشهد، در سبزواری هم مزار حاجی را زیارت بکنیم، حالا نیشابور آنجا [سر مزار] عطار هم برویم، ایشان می فرمایند وقتی کسی به سمت امام رضا علیه السلام می آید نباید فکرش به غیر از امام رضا علیه السلام برود. اما در برگشت عیبی ندارد، آدم دارد برمی گردد به تهران عیبی ندارد این بزرگان را هم ببیند و زیارت

کند و فاتحه بخواند، ایراد ندارد.

امام رضا علیه السلام همه چیز ماست، توجه کردید؟ هزارها میلیارد مثل عطار ریزه‌خوار سفره امام رضا علیه‌السلام هستند گوشه سفره همه اینها را جا داده‌اند اما بقیه سفره برای بقیه است، گوشه‌اش فقط هزار میلیارد مثل عطار است، هزار میلیارد مثل سلمان است، هزار میلیارد مثل بایزید هست. گوشه یک سانت سفره امام رضا علیه‌السلام همه اینها را پر می‌کند و همه را حسابی مست می‌کند، بقیه را امام رضا علیه‌السلام برای خودش نگه داشته‌اند. اینها را می‌خواهند به ما یاد بدهند. توجه کردید؟ این مسائل را می‌خواهند به ما یاد بدهند.

حالا آقا می‌خواهد فلان‌جا برود، پیشنهاد می‌کنند که فعلا نروید. این قضیه برای مرحوم آقای بروجردی است، گرچه مرحوم آقای بروجردی نپذیرفتند، ولی صحبت اطرافیان است، مرحوم آقا شیخ اسماعیل ملایری را خدا بیامرزد ایشان به ما می‌گفت که آقا شما که الان می‌خواهید زیارت امام رضا علیه‌السلام بروید هنوز اول مرجعیتان است،

در میان مردم هنوز جا نیفتادید، این استقبالی که شایسته و بایسته است، این استقبال شایسته از شما در شهرها مثلاً می‌خواستند بروند سمنان، در سمنان مثلاً اینها بریزند بیرون، بعد می‌رسند به دامغان این استقبال هنوز از شما نمی‌شود، بگذار یک چند سالی بگذرد مرجعیت شما جا بیفتد.

این بزرگان می‌خواهند ما را از این حرف‌ها دریاورند، کله ما را از این حرف‌ها دریاورند، استقبال و بیا و چند ماه تدارک ببینند ووو. التفات می‌فرمایید؟ آقای بروجردی می‌خواهد برود به زیارت امام رضا علیه‌السلام حالا نرود و بگذار چند سالی بماند، تا اینکه خوب برای مردم جا بیفتد و بعد بیایند، اینکه امام رضا نشد، امام رضا نشد.

خدا بیامرزد استادمان مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری را خدا رحمت کند، آن بنده خدا عبایش را روی سرش می‌انداخت و می‌رفت، ما پیشش درس می‌خواندیم، چهارشنبه‌ها وقتی که درس تمام می‌شد، ظهر چهارشنبه می‌رفت ترانسفورت مولوی در قم دو تا صندلی هم می‌گرفت

می رفت مشهد و یک شب جمعه‌ای می ماند و دوباره بعد از ظهرش راه می افتاد که به درسش هم برسد، هر وقت هم می رفت عبایش را می کشید روی سرش، نصف شب هم می رفت یعنی کسی او را نبیند، ایشان در حال و هوای خودش در راه شعر هم می گفت و شعرهایش را هم برای ما می خواند، خیلی هم به ما محبت داشت، خیلی زیاد. بله، شعرهایش را هم برای ما می خواند، شعرهای دیگرش را هم می خواند خیلی شعرهای خنده داری هم بود.

گاهی اوقات به ایشان می گفتیم آقا یک دستور العمل، می گفت همان دستور العملی که به بقیه دادم به تو هم بدهم؟ گفتم نه آقا آن را بنده می دانم خودم به آن عمل می کنم، باشد یک وقت دیگر. دستورالعمل‌های خیلی سلوکی هم داشت، اذکار خاصی هم داشت که فقط بر خود ایشان نازل می شد، سبوح قدوس هر دو تا را، هم جنبه ربوبی آن و هم جنبه سلبیش هر دو را خلاصه روزی صد مرتبه. آقا این را خودم می گویم اینها را خودمان بلدیم.

اگر امام رضا علیه السلام را می خواهی

اینجوری برو، دو تا بلیط ترانسفورت بگیر سوار
ماشین، صاف برو آنجا عبایت را هم بینداز و برو
حرم و با امام رضا علیه السلام عشق و حالت را بکن
و برگرد خدا رحمتش کند اینها الان برایش مانده
است، آن چیزی که الان برایش در آن دنیا مانده است
همین است، همین زیارت امام رضا علیه السلام
است.

حالا برو و بیا، مردم بیایند پلاکارد بزنند. و
اینکه مرجعیت هنوز جا نیافتاده است و ... بله، این
اطرافیان انسان را به راه‌های دیگری می‌برند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ